پیشخوان

در حاشیه انتشار اثر تاریخی پژوهشی «کانون بانوان ایران»

نسخه بانیان تجدد برای بانوان ایران

مریم فتحی

با بروز نخستین رویارویی‌های ایرانیان با غرب جدید مسئله وضعیت زن در جامعه ایرانی و مقایسه آن با زن غربی مورد توجه متجددین قرار گرفت. موقعیت ویژه زنان در جوامع انسانی ایجاب می‌کند در هر برنامه‌ریزی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جایگاه و نقش آنان تبیین شود. متجددین ایرانی نیز در اقتباسی ناشیانه از غرب که به تعریف جدیدی از هستی و انسان رسیده بودند، ضمن نفی تفاوت‌های طبیعی زن و مرد با حربه تساوی آنان در همه زمینه‌ها تلاش کردند از این طریق تغییرات گسترده‌ای در جامعه اسلامی ایران به وجود بیاورند. مسئله کشف حجاب، معاشرت آزاد زن و مرد، آموزش و تحصیل زنان، شرکت زنان در امور اجتماعی و سیاسی و همگامی آنان با مردان و... شعارهایی بود که توسط برخی از این گروه‌ها در ستیز با سنت‌های رایج در جامعه مطرح می‌شد. در این بین مسئله کشف حجاب و معاشرت آزاد زن و مرد، تقلید از سبک و سیاق جوامع غربی و در نهایت تخریب بنیان خانواده و استفاده ابزاری از زنان هدف اصلی بسیاری از گروه‌های تجددطلب، به‌ویژه غرب‌گرایان افراطی و وابستگان به فِرق ضاله بود که در راستای تهاجم فرهنگی غرب سنگر مستحکم خانواده و پاسدار پرصلابت آن، یعنی شیرزنانی را که از دامن آنها امیرکبیرها، شیخ انصاری‌ها، میرزاحسن شیرازی‌ها و هزاران دلاور مرد دیگر به مقابله با استعمار و دشمنان این مرز و بوم برخاستند، هدف گرفته بودند. شعارهای زیبا و مردم‌پسند آموزش دختران و زنان و مقابله با اجحاف برخی مردان نسبت به زنان و نیز مشارکت زنان در امور سیاسی و اجتماعی که در صورت مطرح شدن در بسترهای واقعی خود می‌توانست به تقویت مقاومت

نمایی از اولین جلسات کانون بانوان

جامعه ایرانی در مقابل استعمار منجر شود در اختیار جریانات ساختارشکنی قرار گرفت که با استفاده ابزاری از این شعارها زمینه را برای عفت‌زدایی از برخی زنان و جامعه ایرانی و تقلید مهوع آنان از غرب در عصر پهلوی فراهم آوردند. تکاپوی متجددین در این زمینه همان‌طور که اشاره شد در عصر قاجار آغاز شد و پس از مشروطیت اوج گرفت. به‌رغم تلاش فراوان غرب‌گرایان و جریانات افراطی که پس از فتح تهران بر ایران حاکم شدند روند تحولات ساختارشکنانه آنان با توجه به رسوخ اسلام در قلوب مردم و مقاومت جامعه ایرانی، ایستادگی روحانیت شیعه در مقابل جریانات انحرافی و مقاومت هر چند ضعیف قاجاریان در مقابل استعمار بسیار کند پیشرفت می‌کرد. از ۱۲۹۲ش. تجددطلبان مصمم شدند با استفاده از زور و تهاجم گسترده و همه‌جانبه ساختارهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی ایران را نابود و جامعه ایرانی را از فرق سر تا ناخن پا غربی کنند. تبلیغ دولت مقتدر و دیکتاتوری منور توسط آنان زمینه‌های فکری کودتای ۱۲۹۹ش. و روی کار آمدن سلسله وابسته‌ای را در ایران فراهم آورد که با خشونتی غیر قابل تصور به جنگ تمامی بنیان‌های دینی و سنتی ایرانیان برخاست. اصرار استعمار بریتانیا بر نابودی تمام سنگرهای مقاومت در کشور و حمایت تعداد زیادی از منورالفکران عصر قاجار از اقدامات ساختارشکنانه و ویژگی‌های شخصی فردی بی‌هویت و فاقد شخصیت و تربیت دینی و اجتماعی به نام رضاخان روزهای سختی را برای ملت ما رقم زد که تا پایان سلطه رژیم پهلوی ادامه یافت. در مجموعه اقدامات استعماری رژیم پهلوی مسئله زنان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. تمسخر ارزش‌های اسلامی نظیر حجاب، راه‌اندازی کلوب‌های مختلط، تبلیغات گسترده در خصوص آزادی (!) زنان در غرب و... طی ۱۴ سال حکومت رضاخان به تنهایی کارساز نشد و هجوم امنیه و تأمینات به زنان عفیف ایرانی تحت عنوان کشف حجاب در دستور کار آنها قرار گرفت و فاجعه تأثربار در تاریخ کشورمان را به بار آورد. ساماندهی تبلیغات برای تغییر وضعیت زنان علاوه بر ارگان‌های مختلف به عهده تشکلی به نام «کانون بانوان» گذاشته شد تا وانمود شود میل به تغییر وضعیت زنان به سبک غربی مورد درخواست آحاد آنان است. تربیت زنان و دختران برای پذیرش الگوهای غربی و دور کردن آنان از ارزش‌های اسلامی و سنتی کارکرد اصلی بانوان بود که در این کتاب ساختار و عملکرد آن بررسی شده است.

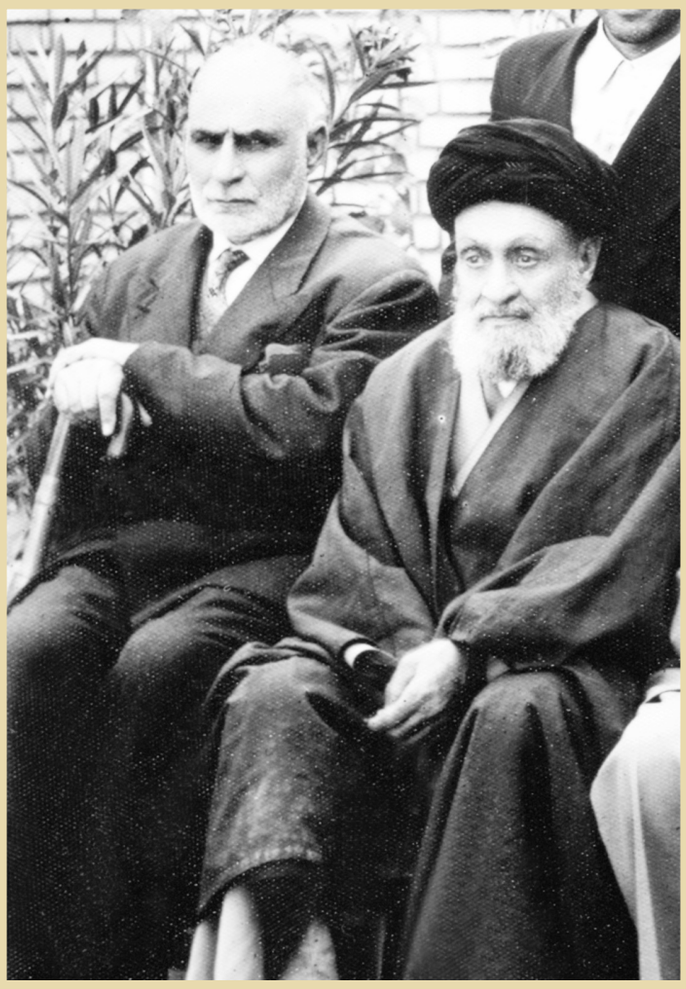

۱۳۳۸. سیدابوالحسن حائری‌زاده در کنار آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی

تا زمانی که جریان نهضت ملی به دور از فردگرایی به راه خود ادامه می‌داد، او نیز با تمام توان از آن حمایت می‌کرد و آنگاه که زیاده‌خواهی‌های قانونی دکتر مصدق را به زیان نهضت و عامل فروپاشی آن یافت، در برابر وی رویه‌ای انتقادی در پیش گرفت. او پس از رویداد ۲۸ مرداد نیز از رویه اصولی خویش دست نکشید که انتقاد صریح از شاه و نیز اعتراض به پنهانکاری‌ها و دروغ‌های دستگاه امنیتی شاه درباره نحوه دستگیری و شهادت فدائیان اسلام به ویژه شهید سید عبدالحسین واحدی از جمله مصادیق آن به شمار می‌رود

مروری بر مواضع سید ابوالحسن حائری‌زاده پس از ۲۸ مرداد و نیز ماجرای مرگ وی در آینه روایت یک دوست قدیمی

همرزم مدرس، مخالف اسرائیل

شاهد توحیدی

سخنی است شایع که «تاریخ نهضت‌ها را، غالباً طیف غالب آن نگاشته‌اند». این ایده مطلق باشد یا نسبی، دست کم درباره دو رخداد تاریخیِ ایران معاصر، یعنی مشروطیت و نهضت ملی ایران صدق می‌کند. به ویژه در رویداد دوم که شلتاق تبلیغاتی جبهه موسوم به ملی، مجالی برای رسیدن صدای دیگر طیف‌ها و شخصیت‌های مؤثر در این واقعه تاریخی، باقی نگذارده است. بی‌تردید شادروان سید ابوالحسن حائری‌زاده، همرزم شهید آیت‌الله سیدحسن مدرس و از مخالفین دیرین رضاخان و فرزندش، از جمله چهره‌های مؤثر در ایجاد زمینه برای نهضت ملی ایران به شمار می‌رود. فعالیت‌های او و همراهانش به ویژه در مجلس پانزدهم و مخصوصاً استیضاح تاریخی دولت محمد ساعد مراغه‌ای- آن هم در دورانی که آقای دکتر مصدق در بازنشستگی سیاسی به سر می‌برد- از فرازهای شاخص مبارزات او به شمار می‌رود. در ادوار شانزدهم و هفدهم مجلس نیز تا زمانی که جریان نهضت ملی به دور از فردگرایی به راه خود ادامه می‌داد، او نیز با تمام توان از آن حمایت می‌کرد و آنگاه که زیاده‌خواهی‌های قانونی دکتر مصدق را به زیان نهضت و عامل فروپاشی آن یافت، در برابر وی رویه‌ای انتقادی در پیش گرفت. او پس از رویداد ۲۸ مرداد نیز از رویه اصولی خویش دست نکشید که انتقاد صریح از شاه و نیز اعتراض به پنهانکاری‌ها و دروغ‌های دستگاه امنیتی شاه درباره نحوه دستگیری و شهادت فدائیان اسلام به ویژه شهید سید عبدالحسین واحدی از جمله مصادیق آن به شمار می‌رود. پس از اتمام هجدهمین دوره از مجلس شورای ملی، نه شاه تاب تحمل عنصری چون او را در مجلس داشت و نه او دیگر مایل بود که در چنان جمعی حضور داشته باشد. با این همه مراقبت‌های امنیتی و تهدید دوستان و مصاحبان وی از سوی ساواک تا پایان حیات وی، همچنان برقرار بود که شرحی از آن در خاطرات حسین مکی آمده است. خاطرات و تحلیل‌هایی که پیش روی دارید، ترسیم‌گر واپسین سالیان حیات حائری‌زاده و عقاید وی در این دوره است. این مقال با اذعان به اینکه هیچ شخصیت تاریخی را نمی‌توان عاری از خطا دانست، برای شکسته شدن سکوتی که در طول سال‌ها از سوی حامیان دکتر مصدق برقرار شده و در سالگرد درگذشت حائری‌زاده، به حضورتان تقدیم می‌شود. امیدمی‌برم که اینگونه یادآوری‌ها، موجب پژوهش‌های مفصل‌تری از سوی تاریخ‌پژوهان منصف در باب اینگونه موضوعات گردد.

به حائری‌زاده بگویید جلوی زبانش را بگیرد!

همانگونه که در فرازهای فوق اشارت رفت، سیدابوالحسن حائری‌زاده در پی اتمام دوره نمایندگی، خانه‌نشینی اختیار کرد و تنها درمنزل شخصی خویش، به گفت وگو با برخی دوستانش درباره مسائل جاری کشور می‌پرداخت. با این همه زبان صریح و تند حائری‌زاده، همچنان شاه را آماج انتقادات صریح خویش قرار می‌داشت و این امر از دید جاسوسان ساواک پنهان نمی‌ماند، تا جایی که آنها در مواردی چند با دستگیر و شکنجه کردن دوستان حائری‌زاده، عملاً به وی پیام دادند که درخانه خود نیز حق اظهار نظر درباره مسائل کشور را ندارد. حسین مکی در این باره می‌گوید:

«یک شب سپهبد کمال رئیس اداره دوم ستاد ارتش به من تلفن کرد که: به رفیقتان بگویید جلوی زبانش را بگیرد، چون مأموران رکن دوم ما و مأموران ساواک که در منزلش حضور می‌یابند، گزارش می‌دهند و اسباب زحمتش خواهد شد. وقتی موضوع را با وی در میان گذاشتم و از ایشان خواستم ملاحظه کند و مطالب تند بر زبان نیاورد که برای حیاتش خطر دارد، گفت: اشتباه می‌کنید، اگر من انتقاد نکنم و بد نگویم تصور می‌کنند ترسیده‌ام و در آن صورت برایم خطر دارد و البته توصیه من و سپهبد کمال مؤثر واقع نشد، لذا ساواک برای آنکه مردم را بترساند تا به منزلش نروند، چند نفر از افراد را موقع خروج از منزل حائری‌زاده جبراً به داخل جیپ انداخت و به خارج از شهر برد و پس از آنکه لباس آنها را درآورد و آنها را کتک مفصلی زد در بیابان رها و به آنها گوشزد کرد اگر دوباره به منزل حائری‌زاده بروید شما را خواهیم کشت! به‌طوری که در یک شب دکتر جناب‌زاده خواهرزاده حائری‌زاده را موقع خروج از منزل وی گرفتند و او را بین اوین و ونک بردند و در بیابان مضروب و لخت رهایش کردند! یک شب دیگر هم سیدی را با لباس روحانیت به نام کشمیری که صاحب مسافرخانه‌ای در کوچه خدابنده‌لوها در باغچه علی‌جان بود، جلوی منزل حائری‌زاده گرفتند و بین فیروزآباد و شهرری به همان ترتیب رها کردند! با این کیفیت اشخاص کمتر به منزل حائری‌زاده رفت و آمد می‌کردند. در بعضی مواقع هم حائری‌زاده به منزل قائم‌مقام‌الملک رفیع واقع در کوچه برلن می‌رفت و در آنجا هم معمولاً از طبقات مختلف جمعی حضور داشتند. حائری‌زاده از هر دری که صحبت به میان می‌آمد پای هیئت حاکمه و دربار را به میان می‌آورد. چند مرتبه هم قائم‌مقام‌الملک رفیع به من اظهار کرد هر بار که به منزل آقای حائری‌زاده می‌روم از ایشان خواهش می‌کنم جلوی زبانشان را بگیرند که برایشان خطرناک است، ولی مؤثر واقع نمی‌شود. حائری‌زاده گذشته از این نوع انتقادات، در ایام نوروز به عنوان تبریک عید کارت‌های چاپی برای دوستان و آشنایان می‌فرستاد.»

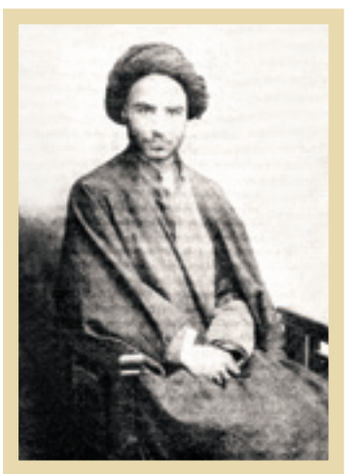

سیدابوالحسن حائری‌زاده در جوانی

شاه که از رفتارها و اظهارات حائری‌زاده نسبت به خود و پدرش در ادوار گوناگون حیات سیاسی وی، دل پری داشت و جلوه‌هایی از کینه‌جویی خود را نیز قبلاً نسبت به وی نشان داده بود، در مقطع ابتلای وی به سرطان خون، از عزیمت وی به سفر استعلاجی ممانعت کرد. این ممانعت موجب گشت که این بیماری با سرعت رشد کند و عملاً معالجات در مورد وی بی‌اثر گردد

انتقام‌جویی شاه از حائری‌زاده در دوران ابتلای او به سرطان

شاه که از رفتارها و اظهارات حائری‌زاده نسبت به خود و پدرش در ادوار گوناگون حیات سیاسی وی، دل پری داشت و جلوه‌هایی از کینه‌جویی خود را نیز قبلاً نسبت به وی نشان داده بود، در مقطع ابتلای وی به سرطان خون، از عزیمت وی به سفر استعلاجی ممانعت کرد. این ممانعت موجب گشت که این بیماری با سرعت رشد کند و عملاً معالجات در مورد وی بی‌اثر گردد. شاه پس از اطمینان از آنکه معالجات حائری‌زاده در خارج، موجب بهبودی وی نخواهد شد، به مسافرت وی رضایت داد. حسین مکی این بخش از حیات دوست قدیمی خویش را اینگونه روایت می‌کند: «در سال ۱۳۴۹ که حائری‌زاده دچار ناراحتی مزاج شده بود، تصمیم گرفت برای معالجه به اروپا مسافرت کند. لاجرم درخواست گذرنامه عادی کرد. مدتی مرتباً به اداره گذرنامه مراجعه کرد و هر بار به او می‌گفتند: درخواست را به اداره اطلاعات فرستاده‌ایم و هنوز برنگشته است. حدود چند ماه او را سر دوانیدند تا بالاخره به او فهماندند ممنوع‌الخروج است و دستور هم از طرف محمدرضا شاه صادر شده است. نامه‌ای شدید خطاب به شاه نوشته بود، ولی قبل از ارسال متن آن را برای مشاوره به سیدجلال تهرانی که با هم خیلی دوست بودند، داد و سید جلال به او گفته بود: این نامه مشکل شما را حل نخواهد کرد و کار بدتر خواهد شد. به من هم این نامه را نشان داد که در آن خطاب به شاه نوشته بود: «در کدام کشور جهان سراغ دارید که فردی از اتباعش بخواهد مسافرت کند و شخص اول مملکت اعم از شاه یا رئیس‌جمهور باید اجازه بدهد برود یا نرود؟! اشخاص اگر ممنوع‌الخروج باشند، بایستی دادستان یا مراجع قضایی کشور چنین حکم ممنوعیتی را صادر کرده باشند!» بالاخره در اثر توصیه سید جلال تهرانی و من از ارسال نامه خودداری و به‌طور خصوصی اقدام کرد. از قرار اطلاع، سید جلال تهرانی که با شاه ارتباط داشت، کسالت حائری‌زاده و لزوم مسافرت وی را به خارج از کشور با او در میان گذاشت و چون بسیار زبان‌آور و حراف بود، اندکی از کینه شاه کاست و به موازات این مذاکرات، اردشیر زاهدی وزیر خارجه هم با شاه مذاکره کرد و سرانجام اجازه داده می‌شود حائری‌زاده برای معالجه به خارج از کشور سفر کند. متأسفانه چند ماه معالجه حائری‌زاده که مبتلا به سرطان و کمبود گلبول سفید خون شده بود، عقب می‌افتد و کار از کار می‌گذرد و البته اگر چند ماه زودتر رفته بود ممکن بود با تزریق چند ماه یک بار خون مرگش چند سالی به تأخیر بیفتد، اما چنین نشد و مرگ زودرس به سراغش آمد.»

روایت حائری‌زاده از رفتار مصدق در به رسمیت شناختن اسرائیل در واپسین روزهای حیات

حسین مکی از جمله دوستان صمیمی و قدیمی حائری‌زاده است که در واپسین روزهای حیات و در سفر استعلاجی، او را ملاقات و از حالات و گفته‌های او در این دوره، گزارشی خواندنی ارائه کرده است. مکی که در آغاز، در هتلی درپاریس حائری‌زاده را ملاقات کرده، شمه‌ای از گفت و شنودهای خود در آن دیدار آغازین را به رشته تحریر درآورده است. در آن روزها حمله انگلیس، فرانسه و اسرائیل به مصر، بهانه‌ای بود تا حائری‌زاده ضمن ابراز انزجار خود از این رویداد، روایتی از نحوه به رسمیت شناختن دولت اسرائیل در ایران و نیز رفتار دکتر مصدق در عدم بازپس‌گیری آن مطرح کند:

«دو سه ساعت نزد او بودم. در آن موقع صحبت از حمله انگلیس، فرانسه و اسرائیل به مصر به میان آمد. حائری‌زاده در مجلسه دوره شانزدهم چندین بار به اسرائیل حمله و وجود آن کشور را در خاورمیانه به سرطانی تشبیه کرده بود. ناگفته نماند جبهه ملی هم به من که دبیر جبهه ملی بودم مأموریت داده بود در مجلس نظر جبهه ملی را نسبت به شناسایی دولت اسرائیل از طرف دولت ایران اعلام و اعتراض کنم. من هم این کار را کردم که در صورت مذاکرات مجلس منعکس است. حائری‌زاده اظهار کرد در دوره شانزدهم جبهه ملی نسبت به شناسایی اسرائیل معترض بود و فکر می‌کردیم وقتی دولت دکتر مصدق روی کار می‌آید این شناسایی را پس می‌گیرد، چون نظر جبهه ملی این بود و دیدیم وقتی جراید به دکتر مصدق اعتراض کردند چرا شناسایی را پس نمی‌گیرید، جواب داده بود دوفاکتو شناخته شده است و پس نگرفت! امروز می‌بینیم همین اسرائیل با دولت مسلمان مصر و اعراب چه می‌کند و طوری با عصبانیت این جملات را ادا کرد که به ایشان گفتم: «آقا! عصبانی نشوید. خودتان را ناراحت نکنید، چون برای سلامتی شما خوب نیست» و زمینه صحبت را از جنگ مصر به مطالب دیگر کشاندم. پس از مدتی حائری‌زاده گفت: «خانم بالا تنهاست، شما هم خسته‌اید. خوب است بروید و استراحت کنید.» گفتم: «بهترین استراحت‌ها مصاحبت با شماست.» گفتند: «من هم البته باید استراحت کنم. کمک کنید روی تختم بخوابم.» ناچار پس از اینکه روی تخت دراز کشیدند خداحافظی کردم و بیرون آمدم.»

آغازین روز تشکیل جبهه ملی، از راست: عبدالقدیر آزاد، حسین مکی، محمدمصدق، سیدابوالحسن حائری‌زاده و مظفر بقایی

حائری‌زاده در واپسین روزهای حیات

پیشرفت بیماری سیدابوالحسن حائری‌زاده و وخامت حال وی موجب گشت که وی از هتل به بیمارستانی در پاریس منتقل شود. مکی در آن روزها نیز دوست قدیمی خویش را تنها نگذاشت و تصمیم گرفت تا پایان حیات او را همراهی کند. روایت وی از آخرین روزها و ساعات حیات حائری‌زاده تا فرارسیدن مرگ او، خواندنی و یگانه است: «چندی بعد، حائری‌زاده به دلیل وخامت حال، از هتل به بیمارستان منتقل شد. ما نیز سریعاً خود را به بیمارستان رساندیم. پس از استفسار از دفتر بیمارستان یکسر به اتاق حائری‌زاده وارد شدیم. ایشان روی تختخواب نشسته و تکیه داده بود. وقتی مرا دید تبسمی کرد و گفت با زحمت از تختخواب پایین آمدم که سر چمدان بروم، ولی وسط اتاق ماندم. وقتی کمک خواستم آنها هم به پلیس تلفن زدند و بالاخره سر از بیمارستان در آوردم! به محمود گفتم بهتر است پرونده ایشان را از بیمارستان امریکایی پاریس بگیرید و بیاورید که پزشکان این بیمارستان از سوابق بیماری اطلاع داشته باشند. محمود اظهار داشت اینجا هم آزمایش‌هایی خواهند کرد و غفلت کرد پرونده را بیاورد. محمود دنبال کار خود رفت و من نزد حائری‌زاده ماندم. ساعت چهار و نیم، پنج دو سه نفر پزشک و پرستار به سراغ حائری‌زاده آمدند. دستور آزمایش خون و ادرار دادند. تا غروب آنجا ماندم و به هتل مراجعت کردم. صبح به‌اتفاق خانم به بیمارستان رفتیم. حائری‌زاده حالش خوب بود و حرف می‌زد. بعد از صرف غذا مجدداً به بیمارستان مراجعت کردم و تا غروب در بیمارستان بودم و روی صندلی پهلوی او نشسته بودم یا قدم می‌زدم و درباره امور مختلف گفت‌وگو می‌کردیم. غروب از نزد ایشان رفتم. صبح فردا، یعنی شنبه به بیمارستان آمدم. حائری‌زاده گفت خوب است به دخترم پروین که زبان فرانسه را هم خوب می‌داند تلفن کنید به پاریس بیاید، هم کمک کند و هم مترجمی مرا به عهده بگیرد، چون شما فردا برای عمل چشم به بلژیک می‌روید و اگر نروید وقت رزرو شده از دست می‌رود و معطلی دیگری برای وقت مجدد گرفتن خواهید داشت. گفتم تا شما بهبود حاصل نکنید و از بیمارستان خارج نشوید نزد شما خواهم ماند، ولی شب به تهران به فرزندان ایشان تلفن کردم و گفتم آقای حائری‌زاده میل دارند دخترشان بر بالینشان باشد. روز بعد، یعنی پنج‌شنبه حائری‌زاده دیگر قادر به تکلم نبود و غالباً در حالت اغما به‌سر می‌برد، چون وضع ایشان رو به وخامت رفته بود زارع پسرش به دکتر رضا بقایی یزدی در وین که در یکی از بیمارستان‌های آنجا مشغول به کار و از منسوبان حائری‌زاده بود اطلاع دادند که فوراً خود را به پاریس برساند. وی روز جمعه وارد پاریس شد و مستقیماً به بیمارستان آمد و دائماً مراقب حال حائری‌زاده بود.

دو سه روز بدین منوال گذشت. نمی‌دانم شنبه یا یک‌شنبه بود که حائری‌زاده به هوش آمد و کمک خواست او را بنشانند. نشست و دو رکعت نماز خواند و سر بر بالین نهاد و دیگر به هوش نیامد تا چند ساعت بعد که دار فانی را وداع گفت.»

وصیت حائری‌زاده درباره تغسیل و تکفین خود براساس احکام اسلامی و شیعی

مکی پس از تمدید سفر خود تا پایان حیات دوست دیرینش، تصمیم می‌گیرد که بنا بر وصیت حائری‌زاده و نیز علایق دینی خود، شرایط تغسیل و تکفین و تدفین وی را بر اساس احکام اسلامی و شیعی به انجام برساند. این امر بنا بر وصیت حائری‌زاده در پاریس صورت می‌گیرد و جسد وی نیز در همان شهر دفن می‌شود. او درباره چگونگی غسل و دفن حائری‌زاده در پاریس می‌نویسد:

«برای تغسیل، کفن و دفن سؤال کردیم که در پاریس چه کسی این تشریفات را انجام می‌دهد. گفتند شخصی به نام شیخ محمد الجزایری است و این قبیل امور مربوط به مسلمین را انجام می‌دهد و البته اهل تسنن است. سراغ گرفتیم که کدام روحانی شیعه در پاریس زندگی می‌کند که این امور شیعیان را تکفل می‌کند. گفتند شخصی به نام آقای روحانی هست که از طرف مراجع روحانی قم در پاریس امور عقد، نکاح و طلاق را انجام می‌دهد. با تلفن با ایشان تماس گرفتم و خود را معرفی کردم و جریان فوت مرحوم حائری‌زاده را در میان نهادم و از ایشان خواستم امور مربوط به تغسیل، نماز، کفن و دفن را تقبل کند. ایشان با وجودی که تا آن موقع به اینگونه مبادرت نکرده بود، ولی چون حائری‌زاده را می‌شناخت و آن مرحوم را یکی از مردان بزرگ تاریخ ایران و مخصوصاً همرزم مدرس می‌دانست به اظهار خودشان برای اولین مرتبه تغسیل جنازه، نماز خواندن و سایر تشریفات لازم را به عهده گرفت.

بعداً سنگ قبری را که در رم تهیه شده بود به پاریس آوردند و بر گور آن مرحوم نهادند.

لازم به ذکر است حائری‌زاده در همان روزهای اولی که در بیمارستان بستری شدند به من اظهار کردند مقبره‌ای در بهشت‌زهرا خریده‌ام، ولی اسلام می‌گوید حمل جنازه از شهری به شهر دیگر جایز نیست و مسلمان هر جا فوت کرد همان جا باید دفن شود. بنابراین اگر فوت کردم بایستی در همین جا دفن شوم و طبق وصیت ایشان جنازه به تهران حمل نشد و در همان پاریس دفن شد.»

و کلام آخر

جایگاه سیدابوالحسن حائری‌زاده در نضج‌گیری نهضت ملی ایران و زمینه‌سازی برای رشد و توفیق آن و نیز مواجهه با انحراف آن توسط برخی داعیه‌داران، از فصول در خور خوانش در تاریخچه این رویداد تاریخی است. باید اذعان کرد که این فصل بر اساس اغراض عمدتاً گروهی و جناحی، مورد غفلت قرار گرفته است. امید آن است که به مدد پژوهندگان بی‌طرف تاریخ معاصر ایران، این غفلت جبران و این نقیصه برطرف گردد.